

مناسبات حق و تکلیف در اسلام و حقوق بشر

رضا نیکخواه (استادیار دانشگاه ارومیه)
حبیب صادقی (دانشجوی دکتری فقه و حقوق دانشگاه ارومیه)

چکیده:

بررسی تطبیقی دو مفهوم حق و تکلیف در دو حوزه حقوق گسترده اسلام و حقوق بشر و تلازم و تضایف آنها از مباحث روز فلسفه حقوق می باشد. با این حال در این مقاله سعی شده تا با تعیین حد و حدود معنای حق در لغت و اصطلاح به این نتیجه دست یافته شود که بسیاری از حقوق مطرح شده در مباحث حقوق بشر از جمله جواز های حکمی در حقوق اسلام بشمار می رود و در ادامه به تفاوت دو اصطلاح حق و حکم با حق و تکلیف پرداخته شده است. از نظر مبانی به نظر می رسد تفاوت بنیادین بین مبانی حق در اسلام و حقوق بشر وجود داشته باشد چرا که در نهایت مبانی حق در اسلام به خالق منتهی می شود و در حقوق بشر به انسان، و از آنجاییکه قوانین و دستورات شارع در مجموعه تحت عنوان دین گردآوری گردیده به این سوال که: دینداری حق است یا تکلیف؟ مختصراً پاسخ داده و از برداشت نادرست تکلیف مداری ادیان بنحو مطلق پاسخ داده شده است با این همه وقتی سخن از تلازم حق و تکلیف در حقوق مزبور می شود بناچار باید بین دو مقام قایل به تفکیک شد، در مقام اول یعنی ارتباط انسان با خالق جهان هستی به سختی می توان سخن از تلازم حق و تکلیف راند خاصه آنکه خالق هستی را حق مطلق نام نهاده و در نتیجه بار کردن تکلیف از سوی مخلوق بر دوش خالق امری بس غریب می نماید با این همه تکلیف خالق در ارایه و نشان دادن راه با توجه به قبح عقاب بلا بیان امری مفروغ عنه تلقی میگردد اما در ارتباط با مقام دوم یعنی ارتباط بین انسانها (شهروندان) بدون تردید می توان به تلازم حق و تکلیف قایل شد چرا که سخن گفتن از حقی که در برابر آن تکلیفی وجود نداشته باشد بسیار سخت و دشوار است حال تکلیف مثبت باشد یا سلبی و آنجا که برخی از محققان برای عدم تلازم حق و تکلیف به حق ابراء ذمه از جانب ذیحق اشارت می نمایند به اسقاط حق اشاره دارند نه به احقاق حق. لازمه هر حق آن است که مکلف توان اجرای آن را داشته باشد در نتیجه نباید بین حق و توان اجرای آن قایل به این همانی شدو نهایت اینکه به نظریات رایج در ارتباط با تلازم حق و تکلیف پرداخته و از نظریه تلازم مطلق حق و تکلیف در حوزه حقوق شهروندان در اسلام و حقوق بشر دفاع شده است.

کلید واژه ها: حق، حقوق اسلام، حقوق بشر، حکم، تکلیف، تلازم و تضایف

۱- حق

ارائه تعریف دقیق و جامع از حق با توجه به ماهیت پیچیده آن امر آسانی نیست لیکن در این مقاله از معانی فلسفی، کلامی، اخلاقی و... که برای آن ذکر شده عدول و صرفابه معنای حقوقی آن بسنده می کنیم.

۱- مفهوم لغوی: واژه حق مصدر فعل "حق-یحق" ثابت خلاف باطل، عدل، سزاوار، نامی از نام های بارتعالی، هست ثابت بکار رفته است (جوهری، ۱۴۶۲ ص ۱۴۰۷-۱۴۶۰ و زبیدی، ۱۴۱۴ ص ۸۳-۷۹/ فیروز آبادی، ۱۴۱۷ ص ۱۱۶۲/ تهانوی، ۱۹۹۲ ص ۶۸۲/ دهخدا، لغتنامه، واژه حق) از میان معانی ذکر شده برای حق، معنای "ثبوت" حقیقی بوده و سایر معانی باتوجه به کاربردها از واژه ی حق اخذ شده است (گر جی، ۱۳۸۷ ص ۷۹) اصل عربی حق بمعنی حکم است چیزی که از سوی خدا مقرر گردیده اعم از حقی که به نفع من است و یا حق بر من که رعایت آن بر من واجب است (موحد، ۱۳۸۱ ص ۵۲) معادل انگلیسی حق ((Right)) امتیاز است و چیزی که فرد مستحق آن است.

۱-۲ مفهوم اصطلاحی: درباره مفهوم حق در اصطلاح، تعاریف زیادی صورت گرفته است و از آنجاییکه حق از جنبه های اخلاقی، سیاسی، فلسفی، و حقوقی می تواند مورد بررسی قرار گیرد در این مقاله تعریف ها مفهوم حقوقی_سیاسی آن مد نظر است از بررسی مفهوم حق در حوزه ی اخلاق، فلسفه و ... چشم پوشی می نمایم.

در حقوق اسلام حق به توانایی خاص که بر ای کسی یا کسانی نسبت به چیزی یا کسی اعتبار شده است و به مقتضای آن توانایی می تواند در آن کس یا چیز تصرف نماید و یا بهره ای بگیرد، یاد شده است کسی که توانایی برای او اعتبار شده صاحب حق "ذوالحق یا من له الحق" کسی که صاحب حق این توانایی را نسبت به او دارد "من علیه الحق" (گرچی، ۱۳۸۷ص ۷۹).

در تعبیر منطقیین، حق، محمولی دو موضعی است یعنی از رابطه ی میان دو چیز حکایت می کند یکی مرجع صاحب حق یافرد محق و دیگری طرف صاحب تکلیف یا فرد مکلف به عبارت دیگر محمولی است برای نشان دادن رابطه میان دو چیز بکار میرود افرادی که از حق بهره مند می شوند "افراد محق" و افرادی که رعایت حق بر آنها فرض می شود "افراد مکلف" (نراقی، ۱۳۸۸ص: ۱۲۶). تعریف های زیادی درباره ی حق در کتب فقهی به توانایی و سلطنت (انصاری ۲۰ص ۱۴۱۲ و خویی، ۱۴۱۰ص ۳۳۳) اضافه و اختصاص (نجفی خوانساری، منیه المطالب ۱۰۶ و خراسانی، و طباطبایی ۵۴ص ۱۳۹۳) شده است و در کتب حقوقی برخی حق را امری اعتباری دانسته که بر حسب آن به شخص یا گروهی خاص توانایی قانونی می دهد (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۲: ۴۴) و برخی از آن به امتیاز و نفع حمایت شده نام برده که به صاحب حق توان تصرف در موضوع حق منع دیگران از تجاوز به آن را می دهد (کاتوزیان: ۱۳۷۷ص ۴۴۲) در فقه اهل سنت نیز از حق به اختصاص معین و حمایت شده از طرف شارع و نیز حکم معین شده توسط شارع سخن به میان آمده است (مجله البحوث الفقهیه المحاصره، ۱۴۱۵ ه.ق. ص ۵۵) در حقوق غرب نیز حق گاهی مرادف با سلطه و گاهی به منفعت و امتیاز تعریف شده است (موحد، ۴۴ص: ۱۳۸۱ و رضا، ۳ص: ۱۳۸۴) از دقت در تعاریف فقهی و حقوقی حق می توان به نتایج زیر دست یافت که حق در فقه و حقوق در دو معنا بکار رفته است که یکی معنای توانایی و اقتدار قانونی (حکم تکلیفی) و دیگری بمعنای امتیاز یا نفع حمایت شده (حکم وضعی) می باشد و در همه ی تعاریف ذکر شده مفهومی اعتباری تلقی که منشا انتزاع عینی و واقعی دارد. بنابراین در مباحث فقهی و حقوقی حق بیشتر ناظر به حق های اعتباری و مجعوله است و از حق های تکوینی تحت عنوان حق معنای حقوقی نام برده نمی شود بلکه در معنای عام حکم (باحه) قرار می گیرد. حق در مفهوم سیاسی ارتباط تنگاتنگی با حق در مفهوم حقوقی دارد و این ارتباط عریق ناشی از تاریخی بودن آن است چرا که از جمله مباحث بنیادین در فلسفه ی حقوق آن است که حقوق مبنای دولت است یا برعکس؟ اگرچه در این مفهوم حق به معنای عام بکار گرفته شده است لیک در علوم سیاسی نیز حق به قدرت یا امتیاز تعبیر شده است (فرهیخته، ۱۳۷۷ ص ۳۵۲ و آقا بخشی ۵۱۱ص ۱۳۷۹ و نبویان، ۱۳۸۸ص ۴۰) عالی ترین مصداق آن در "حق حاکمیت" تبلور یافته است در اینجا نیز حق مفهوم امتیاز یا قدرتی است که بموجب آن احکام و دستورات حکمران نسبت به زیر دستان برتری می یابد.

با این حال گر چه در این مقاله قصد آن نیست که به مفهوم اخلاقی حق پرداخته شود ولی باید گفت حق در گزاره های رفتاری و اخلاقی نیز بکار گرفته می شود بطور مثال وقتی گفته می شود آیا کسی حق برداشتن یک قرص نان را دارد؟ مقصود "درستی یا نادرستی عمل فرد" است و اینکه آیا گویند ه یا نویسند بر مبنای نظام اخلاقی خود این عمل را تأیید می کند یا خیر؟ (راسخ ۱۳۸۹ص ۳۳).

در آثار حکمای اسلامی حق در هشت معنا بکار رفته است (رمضانی ۲ص ۱۳۹۰) که از میان معانی بکار گرفته شده تنها معنای اختصاص است که با معنای حقوقی و فقهی ارتباط برقرار می کند.

در قرآن کریم اگرچه واژه ی حق مشتقات آن بیش از ۲۴۷ بکار رفته است که تنها در موارد اندک معنای حقوقی دارد (بقره- ۲۸۲) و در سایر موارد معنای غیر حقوقی دارد از جمله حق در معنای اخلاقی (انعام- ۱۴۱).

۱-۳ اقسام حق:

قبل از بررسی اقسام حق به نکته ای در خور تأمل اشاره می کنیم و آن تفاوت بین "حق بودن" و "حق داشتن" است در متون گاهی به واژه "حق بودن" برخورد می کنیم، این واژه دارای بار اخلاقی و ارزشی است که در مقابل "حق بودن" باطل بودن" استعمال می شود مقصود از حق بودن یعنی "درست و مطابق واقع بودن" است و مقصود از ناحق و باطل بودن یعنی "نادرست و خلاف واقع" می باشد وقتی می گوئیم فلانی بر حق است به مفهوم این است که گفته یا جایگاه او مطابق واقع و درست است اما در مفهوم دیگری واژه "حق داشتن" آمده که دارای مفهومی حقوقی و مربوط به سده های اخیر است که انسان از مسیر تکلیف گرایی محض بتدریج در حال خارج شدن است و برایش امتیازات و اقتدار قائل شده اند در دوران معاصر واژه "حق داشتن" که مقصود همان توانایی و امتیاز خاص می باشد در مقابل "حق نداشتن" بکار می رود و وقتی گفته می شود فلان شخص حق نفقه دارد یعنی توانایی دریافت آن را دارد بعبارتی امتیاز دریافت نفقه و خرجی دارد. این معنای حق در مقاله مقصود نظر است اگر چه معنای عامی را در بر می گیرد که شامل اقسام حقوق اعم از حقوق طبیعی تا حقوق موضوعه می شود:

۱-۳-۱ حق اعلامی و حق تأسیسی: در این تقسیم بندی حق اعلامی صرفاً حقوقی را شامل می شود که از قبل وجود داشته و قانون گذار در صدد بیان و حمایت از آن برآمده است از این گونه حق به حقوق طبیعی هم یاد می شود مانند اما در مقابل برخی حقوق هستند که قانون گذار در صدد ایجاد آنها برآمده و از قبل وجود نداشته اند از قسم اول می توان به غالب حقوق مندرج در اعلامیه حقوق بشر و از قسم دوم می توان حق بر توسعه را نام برد

۱-۳-۲ حق بر من و حق بر من: تقسیم بندی دیگر را می توان عبارت اخرای حق و تکلیف دانست با این حال بنظر می رسد اینگونه تقسیم بندی ناشی از خطای ذهن است لیکن این کاربرد از حق در "رساله فی الحقوق" منسوب به امام سجاد (ع) بچشم می خورد که گر چه از یک رشته حقوق سخن رانده لیکن در واقع همه آنها جزو تکالیف است (موحد ۵۲، ص ۱۳۸۱) نهایتاً این تقسیم بندی را نمی توان از جمله اقسام حق بشمار آورد چرا که شرایط قسیم و مقسم در آن بچشم نمی خورد.

۱-۳-۳ حق الله و حق الناس: این تقسیم به لحاظ "صاحب حق" است در قسم اول مقصود حقوقی که به خداوند بعنوان خالق تعلق می گیرد و اعمال و اسقاط آنها در دست اوست. در حقوق معاصر با اندکی مسامحه و نه بنحو مطلق آنها را تحت عنوان حقوق عمومی نام برده می شود و در قسم دوم مقصود حقوقی که به مردم تعلق می گیرد و اعمال یا اسقاط آنها با خود مردم است. از حق الله می توان به نماز، روزه و حق حیات و نظم عمومی و از حق الناس می توان به حق قصاص و حق آزادی و حق امنیت اشاره نمود

۱-۳-۴ حق تکوینی و حق اعتباری: مقصود از حق تکوینی، اختصاصی که از جهت تکوینی به یک موجود اختصاص داشته باشد مثل حق ملکیت خداوند بر عالم اما مقصود از حق اعتباری مقصود زمانی است که امری نه از جهت تکوینی که به سبب وجود اغراض خاص به آن موجود اعتبار می شود مثل حقوق رایج در حوزه اخلاق، حقوق و سیاست (نبویان، ۱۳۸۷ ص ۱۳۵)

۱-۳-۵- تقسیم مهم دیگری از حق ارایه شده و آن تقسیم بلحاظ متعلق حق است:

الف) گاهی فعل خود صاحب حق-بدون اینکه ناظر بر دیگری باشد- متعلق حق واقع می شود مثل حق آزادی بیان که خود دو وجه مثبت و منفی دارد به این معنا که فرد هم می تواند سخن بگوید و هم سخن نگوید یا ملک خود را هم می تواند اجاره دهد هم اجاره ندهد.

ب) گاهی فعلی از صاحب حق -که ناظر به دیگری است- متعلق حق واقع می شود در این حالت صاحب حق می تواند امری را از دیگری مطالبه کند که دو جنبه مثبت و منفی دارد مثل اینکه والدین حق دارند که فرزندان از آنها اطاعت نمایند(مثبت) و نیز فرزندان به آنها توهین نکنند(منفی) (نبویان، همان)

۱-۳-۶- حق عینی-نوعی- و حق شخصی: حق عینی مجموعه قواعد و معیارهای برای نظم و آسایش مادی و معنوی جامعه و تنظیم روابط بین افراد و افراد و جامعه که برای همگان ایجاد حق و تکلیف می کند در فرانسه به آن droit و در انگلیسی law و در اسلام از آن به "حکم" یاد می شود. در مقابل حق شخصی که مجموعه حقوق، آزادی ها و امتیازات و توانایی های هر فرد در مقابل دیگران داراست و افراد دیگر مکلف به رعایت آن می باشند در فرانسه droits در انگلیسی rights در اسلام تحت عنوان "حقوق" از آن یاد می شود.

برخی از محققان به تقسیم بندی حق از منظرهای مختلف پرداخته اند از جمله: تقسیم از لحاظ منشأ به حق قانونی، اخلاقی و دینی، از لحاظ اهم و مهم بودن، از لحاظ قابلیت اسقاط و انتقال، از منظر تلازم ان با تکلیف، از لحاظ متعلق حق و... (ر. ک به: نویبان، ۱۳۸۷ص ۴۵) تقسیم حق به سیاسی، عمومی، خصوصی، مالی، غیر مالی نیز نمونه هایی از تقسیم حق بشمار می رود.

۱-۴- مختصات حق:

بطور خلاصه و مختصر می توان از ویژگی حق به:

الف) قابلیت اسقاط، اعراض ان از طرف اشخاص "لکل ذی حق ان یسقط حقه"،

ب) قابلیت نقل و انتقال ان به اسباب قهری و اداری،

ج) امکان تعهد به سلب

آن اشاره نمود. با این حال این معیارها و ضوابط مطلق نبوده و چه بسا حقوقی که قابل انتقال یا اسقاط نباشند مثل حق ولایت، حق استمتاع (محقق داماد، ۲۸۸ص ۱۳۸۰ و کاتوزیان، ۴۲۰ص ۱۳۷۷، گرجی، ۱۵۸ص ۱۳۸۷ و مطهری، ۲۲۳ص ۱۴۰۳)

۱-۵- حقوق اسلام:

دین اسلام که تنها دین نزد خداوند است (ان الدین عند الله الاسلام) به دلیل جامعیت خود احکام کامل و سعادت بخش برای نوع بشر به ارمغان آورده است. این احکام توسط متخصصان امر از لابلای منابع اسلامی استخراج و در اختیار متشرعین قرار داده شده است بنابراین حقوق اسلامی مجموعه کاملی از قوانین و مقررات الهی در ارتباط با مکلفین است. این احکام هم جنبه فردی را شامل شده و هم جنبه اجتماعی را، هم به بیان رابطه فرد با خالق پرداخته و هم به بیان ارتباط افراد با یکدیگر (شهروندان). از جمله اوصاف این حقوق به: هماهنگی با طبیعت، فطرت و آفرینش انسان، تساوی و اختلاف بر اساس مصالح و طبیعت انسان، انسجام و پیوند، استمرار و ثبات، حفظ منافع عمومی، سهله و سمحه بودن، جامعیت می توان اشاره نمود (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۲۸۴ص ۱۳۷۶).

۱-۶- حقوق بشر:

بررسی حقوق بشر از جنبه های مختلف امکان پذیر است لیکن در یک تعریف ساده می توان از حقوق بشر بعنوان اساسی ترین و ابتدایی ترین حقوق نام برد که هر فرد بطور ذاتی، فطری و به صرف انسان بودن از آن بهره مند می شود. در تعریف حقوقی از حقوق بشر از آن به مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قوانین موضوعه که افراد به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم با تضمین و حمایت های لازم از آن برخوردار می باشند (هاشمی ۱۳۸۴ ص ۱۲).

این حقوق از ویژگی هایی همچون: جهانشمولی، سلب ناشدنی، انتقال ناپذیری، تفکیک ناپذیری، عدم تبعیض و برابر طلبی برخوردار است و از جمله حقوق اساسی مندرج در اعلامیه حقوق بشر می توان به حق حیات، حق آزادی بیان، منع برده

داری، منع شکنجه، حق برخورداری از یک محاکمه منصفانه، آزادی فکر، عقیده و مذهب، امنیت، حقوق اقشار مختلف چون کودکان، زنان، حقوق اقلیت ها، حقوق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اشاره نمود (هاشمی ۲۷۶ ص ۱۳۸۴).

۲- حکم:

در لغت به معنی باز داشتن، نگاه داشتن و مهار کردن امر، اجازه، فتوا (معین، ۱۳۶۶ ص ۳۳، راغب اصفهانی، ۱۳۷۰ ص ۱۴۱۸) اما در اصطلاح به مقرراتی اطلاق شده که شارع مقدس برای موضوعات مختلف وضع نموده است. اوامر و نواهی قانون گذار که بطور مستقیم کاری را مباح، واجب یا ممنوع می سازد یا آثار خاصی از نظر حقوقی بر اعمال اشخاص بار می کند (فیض، ۱۳۷۶ ص ۱۰۷ و کاتوزیان، ۱۳۷۶ ص ۱۶۳ و محقق داماد، ۲۸۶ ص ۱۳۸۰)

احکام از جهات مختلف تقسیم بندی شده اند از آن جمله است تقسیم حکم به تکلیفی (وجوب، حرمت، اباحه، کراهت، استحباب) و وضعی (ملکیت، زوجیت، سببیت و...)، حکم تأسیسی (شارع یا مقنن) و امضایی (تایید عرف)، حکم مولوی و ارشادی، حکم واقعی و ظاهری که حکم واقعی خود به واقعی اولی و واقعی ثانوی قابل تقسیم است، حکم خصوصی و عمومی و احکام خصوصی شخصی و غیر شخصی تقسیم شده اند (برای مطالعه بیشتر ر. ک: گرجی، ۱۳۷۸ ص ۱۳۷ و فیض، ۱۳۷۶ ص ۱۰۷ و نیز گرجی، ۱۳۸۷ ص ۶۵).

از ویژگی های حکم می توان به:

۱. عدم قابلیت اسقاط آن از ناحیه اشخاص،
۲. عدم نقل و انتقال آن به اسباب قهری و ارادی و
۳. عدم امکان تعهد به سلب آن اشاره نمود چرا که زمام و اختیار حکم بدست شارع و قانون گذار است (برای مطالعه بیشتر ر. ک: فیض، ۱۳۷۶ ص ۱۰۷ و صادقی، ۴۶ ص ۱۳۸۱).

۳- تکلیف: تکلیف بمعنی وظیفه ای که در مقابل حقوق دیگران بر عهده افراد قرار می گیرد در قرآن کریم ۸ بار کلماتی با این ریشه استعمال شده که در ۶ مورد آن از تکلیف در حد توان سخن بمیان آمده است (انعام: ۱۵۲/اعراف: ۴۲/طلاق: ۷) در نهج البلاغه نیز موارد فراوانی از مشتقات واژه تکلیف بمیان آمده (نهج البلاغه، نامه ۵۱/حکمت ۷۸ و ۴۰۴).

تکلیف مصدر باب تفعیل است که در لغت به معنی "چیزی را از کسی خواستن که در آن رنج باشد به رنج افتادن، بار کردن، گردن کسی گذاشتن، رسیدن به سن بلوغ و رشد، مصادره و مالیات غیر مستمر" آمده است (معین ۱۳۷۱ ص ۱۱۲۷-۱۱۲۸ و زعفرانچی، ۲۵۶ ص ۱۳۷۰، دهخدا، ۸۷۸ ص ۱۳۴۵).

معادل انگلیسی آن (obligation or duty) بمعنی تعهد و مسئولیت، وظیفه آمده است (oxford Lennner's , Cit . op . aduanced dictionary).

برخی از محققین معتقدند که تکلیف متوقف بر قدرت عقلی و شرعی است در غیر اینصورت مکلف نیست (مصباح، ۱۳۸۰ ص ۱۵۴) به عبارت دیگر اگر چه برای موجود صاحب حق هیچگونه شرطی وجود ندارد مثل حقوق متعلقه به جنین یا مجانین، اما درباره موجودی که تکلیف برای او ثابت می شود امکان، قدرت و دیگر قیود شرط است (مطهری، ۲۴۰ ص ۱۳۸۱) بنابراین می توان برخی از افراد را مکلف به شمار نیاورد از جمله مجانین، صغار و سفها. در پاره ای از موارد تکلیفی که در برابر حق ایجاد شده در احترام به آن و خود داری از تجاوز به آن خلاصه می شود: حق بطور مستقیم و بوسیله صاحب آن اجرا می شود و دیگران تنها وظیفه دارند آنها محترم بشمارند در این گونه موارد اشخاصی که وظیفه دار احترام به حق هستند مکلف می نامند (کاتوزیان، ۳۷۵ ص ۱۳۷۷) در ارتباط با تکالیفی که بر افراد غیر مکلف نیز بار می شود باید گفت که در حقوق اولیاء قهری، وصی و یا قیم آنها مکلف به انجام می باشند در نتیجه در اینجا نیز می توان به تلازم و همراهی حق و تکلیف پی برد.

۴- حکم - تکلیف:

از بررسی متون چنین بدست می آید که نسبت بین حکم و تکلیف ، نسبت عموم و خصوص مطلق است به این نحو که حکم از اطلاق بیشتری نسبت به تکلیف برخوردار است عبارت دیگر تکلیف قسمی از احکام است و قسم دیگر آن احکام وضعی می باشد همانطور که از معنای تکلیف بر می آید برخی از احکام انسان را به مشقت می اندازند برخی دیگر مشقت آنچنانی بدنبال ندارند و شاید بهمین خاطر است که قسم اول را احکام تکلیفی نامیده و برخی دیگر را احکام وضعی. البته در بین احکام تکلیفی برخی احکام نیز وجود دارند که برداشت حق بودن از آن نیز می رود همچون " اباحه " بعنوان حکم تکلیفی که در این ارتباط برخی از محققین به درایت و درستی از آن به جواز حکمی اند در برابر جواز حقی نام برده اند (گرجی ، ۱۳۸۷ص ۱۵۵).

۵- حق - حکم :

تمیز حق و حکم تا حدودی بستگی به تشخیص قوانین امری و تکمیلی دارد حق و حکم هر دو نتیجه قانون است منتها برخی موارد مصلحتی که در وضع قانون مد نظر بوده آنقدر مهم که اراده اشخاص در برابر آن ارزش ندارد "حکم" ولی گاه هدف حفظ منافع خصوصی افراد تکمیل اراده و رعایت عدالت در قرارداد است این موقعیت "حق" نامیده شده است (کاتوزیان ۳۷۷ص ۱۳۷۷).

در لابلای متون و مقالات به کاربرد دو گانه حق گاهی در مقابل حکم و گاهی در مقابل تکلیف برخورد می کنیم و این سؤال در ذهن ایجاد می شود که آیا حق و حکم همان حق و تکلیف است عبارت دیگر بین آندو رابطه این همانی وجود دارد یا اینکه رابطه آندو متمایز و متفاوت است؟

حق زمانی در مقابل حکم بکار می رود مقصود تمایز حق از حکم است ، احکام تکلیفی که عبارتند از "جوب ، حرمت ، استحباب ، کراهت و اباحه " در اینجا حکم اباحه بمعنی جواز با حق بمعنی امتیاز و اقتدار در مقابل یکدیگر قرار می گیرند هر دو از جنس "می تواند" با این تفاوت که "می تواند" ناشی از حکم اباحه، دارای شرایط خاص و "می تواند" ناشی از حق، دارای شرایط خاص. عبارت برخی از محققین یکی جواز حکمی و دیگری جواز حقی (گرجی ، همان). آنچه به خوبی قابل درک است این است که معیارهایی برای تشخیص جواز حقی از جواز حکمی برشمرده می شود (صادقی، ۱۳۸۱ص ۴۶) لیکن جواز حقی و همان قدرت ، توانایی یا سلطنت شخص بر شیء یا شخص است که قابل عفو ، نقل و انتقال ... است. در این معنا حق نوعی حکم وضعی بشمار می رود که در مقابل آن اباحه نوعی حکم تکلیفی است. نهایت اینکه حق در مقابل حکم وقتی بکار می رود مقصود معنای اخص حکم (تکلیفی است) نه در مقابل حکم به معنای اعم (تکلیفی و وضعی) (صرامی ، ۱۳۹۰ص ۱۷۱).

حق از آثار حکم بشمار می رود و باید اینگونه گونی را در انواع حکم جستجو کرد حکمی که حق می آفریند و حکمی که تکلیف ببار می آورد و موقعیتهای حقوقی ایجاد می کند (کاتوزیان، ۳۷۸ص ۱۳۷۷).

۶- حق - تکلیف:

بین حق و تکلیف تمایز بنیادین وجود دارد در حالیکه حق "له" است تکلیف "علیه" است منتها حق "له" به معنای اباحه مطلقه نیست و فقط یک بهره یا امتیاز و سلطنت برای برخی سوای برخی دیگر است بعلاوه اینکه در مقابل استیفای حق نمی توان اجرت دریافت نمود حال آنکه در مقابل تکلیف ممکن است اجرت تعلق گیرد

بحث اساسی تر این است که حق از تکلیف ناشی میشود یا برعکس این تکالیف است که از حق نشأت میگیرند. پاسخ به این پرسش راهگشای بسیاری از مسائل مطروحه در این حوزه است. عبارت دیگر رابطه بین حق و تکلیف از نوع علیت است یا تلازم و تضایف؟

آنچه که در پاسخ به پرسش مزبور می توان ارائه نمود این است که در همه دوره ها وزمانها حق و تکلیف وجود داشته است منتها در برخی از دوره ها محوریت با تکلیف بوده است و در برخی از دوره ها محوریت با حق بعبارت دیگر کسی منکر حق یا تکلیف نیست منتها در زمانی غلبه با تکلیف بوده (ادیان و ازمنه کهن) و در زمانی اقبال به حق بیشتر و حق مبنا قرار گرفته (حقوق بشر و جهان مدرن) با این حال آنچه در حوزه حق و تکلیف مطرح میشود این است که آیا حق اصل است تا تکلیف متفرع بر آن باشد یا برعکس این تکلیف است که اصل و حق فرع بر آن است (سروش، ۱۳۷۳ ص ۱۲-۱۱).

از بررسی در لابلای متون مذهبی چنین بدست می آید که حق در مفهوم سنتی همواره ناشی از تکلیف بوده است بعبارت دیگر حقوق از تکالیف ناشی می شده است اما در دوران معاصر این معادله و موازنه منفی شده و کفه ترازو به نفع حق سنگین تر شده است. آنچه در این دوران با آن روبرو هستیم اصل بودن حق و فرع بودن تکلیف است و این بخاطر غلبه گفتمان حق محوری است که در جهان شیوع پیدا کرده است در این گفتمان که مبتنی بر رویکرد جدید در ارتباط با انسان بود، انسان محوری و تفکرات اومانستی غلبه یافت و همراه با آن یکی از جلوه های انسان محوری یعنی فرد گرایی پای در میدان نهاد که نتیجه آن محوریت حق، جایگزینی حاکمیت ملی بجای حاکمیت الهی، دنیا محوری بجای عقبی محوری و بالاخره اصالت فرد بجای اصالت اجتماعی نشست و همه چیز بر محور فرد و حق او تعریف گردید. برخی از محققین نیز در راستای محوریت حق در ادیان چنین استدلال نموده اند که: اینک گفته شود زبان دین، زبان تکلیف است سخن منطقی نیست باید توجه داشت که بازگشت تکالیف در اسلام به حق است زیرا انسان بماهو انسان برای هدفی خلق شده که آن هدف کمال و قرب به خدا و تأمین سعادت ابدی اوست. بعبارت دیگر خداوند از طریق هدایت تشریحی آدمیان را به حقوقشان آشنا کرده است تا با پذیرش آنها از فرو افتادن در گرداب تباهی حفظ شوند و با بکارگیری و رعایت آن حقوق به هدف خود برسند (آملی، ص ۱۳۸۴) یعنی درحالی که حق انسان است که دین را انتخاب نماید موظف است برای حیات معنوی خود کاملترین و سعادت آفرین دین را انتخاب نماید و این وظیفه ای است عقلی (جوادی آملی، ص ۲۰، ۱۳۷۷).

از آنچه گفته آمد می توان به این نتیجه رسید که در دوران معاصر اصل حق است و تکلیف متفرع بر آن. در عصر کنونی توازن حق و تکلیف بیش از پیش به نفع حق سنگینی میکند تا آنجا که سخن از تصویب قوانینی می رود که اگر چه در نگاه طرفداران حقوق بشر نوعی حق و در خدمت بشر است لیکن با هیچ مبنای اخلاقی و شرعی سازگار نیست، این بخوبی موید این نکته است که طرفداران حقوق بشر فارغ از هر گونه دغدغه اخلاقی و دینی در صدد جلب منافع و خواسته های بحق و بناحق بشر می باشند و این گونه است که حق بر قله رفیع نهاده و خواستنی می گردد و تکلیف به کناری گذارده و ناخواستنی می گردد

به حق نمی توان انکار کرد که تاکید بر تکلیف پذیری و مسولیت پذیری بهترین شیوه احقاق حق بشمار می رود که در دین نیز به خوبی توصیه شده است. نمی توان انکار نمود که تکلیف پذیری و قانون گرایی نشانه بلوغ و رشد عقلانی افراد است و از دقت قانون گرایی بخوبی به مسولیت پذیری در برابر وظایف مستفاد می گردد که خود مبین آن است که قانون هم حقوق اشخاص را مشخص می کند و هم مسولیت و وظایف آنها را در نتیجه تعادل بین حقوق و تکالیف از آنچنان اهمیتی برخوردار است که تاکید صرف بر حق و کوبیدن بر طبل حق موجب نادیده گرفتن تکالیف و روحیه مسولیت پذیری و نهایتاً سوء استفاده از حق می شود و بر عکس در صورت بیان صرف تکالیف و بدون در نظر گرفتن حقوق اشخاص، موجب خستگی و آلت شدن اشخاص و در یک کلام عبد شدن افراد می شود که بر خلاف گزاره های انسانی و دینی است که در جای جای آن بر آزاد بودن افراد سخن رفته است (لا تکن عبد غیرک فقد جعلک الله حرا)

آنچه مهم و قابل چشم پوشی نیست دقت در یکی از خصیصه های حق یعنی قابل اسقاط بودن آن است که شاید بتوان گفت تکلیف زاییده حق است. گفته آمد که حق قابل اسقاط است و در نتیجه تکلیفی که به موازات حق ایجاد شده به تبع اسقاط حق ساقط می شود بطور مثال برخی از محققین آنگاه که می خواهند از حقوقی که در برابر آن ها تکلیف وجود ندارد اشاره نمایند به حق ابراء ذمه مدیون اشاره می نمایند و استدلال می نمایند که وقتی داین حق خود (گرفتن طلب) که بر ذمه مدیون دارد را ابراء می نماید برای مدیون تکلیفی متصور نیست غافل از آنکه در اینجاده نکته نادیده گرفته شده است اول آنکه

در ابراء ذمه، اسقاط حق مد نظر است نه احقاق حق بعلاوه آنکه وقتی داین "مورد حق" - که از مولفه های حق به شمار رفته- را اسقاط نماید سخن از فرض مولفه سوم یعنی تکلیف- من علیه الحق- امری بعید است و دوم آنکه بر فرض قبول نمودن استدلال محققان به نظر می رسد در فقه امامیه برای مدیون قبول کردن ابراء ذمه را بخاطر قرین منت بودن می توان نپذیرفت و شخص مدیون با وجود بری الذمه شدن خود را مکلف به پرداخت نماید)

اما نظرفوق شاید با بررسی نظریه انتزاع احکام منافات داشته باشد. قایلین نظریه انتزاع معتقدند احکام وضعی از احکام تکلیفی منتزع می شوند و از آنجاییکه حق خود نوعی حکم وضعی است لاجرم از احکام تکلیفی منتزع و نشأت گرفته است. پذیرفتن این نظریه مساوی با اصل قرار دادن تکلیف و فرع بودن حق است (انصاری):

نهایتا می توان گفت بستگی به دید فلسفی در باره مبانی حق دارد لذا اگر با عینک اجتماعی نگاه کنیم اصل، تکلیف است یعنی شخص در جامعه و در مقام اجرای تکلیف امتیازاتی پیدا می کند و اگر حق را حق فطری بدانیم اصل، حق و تکلیف استثناست اما رویکرد اعتدالی این است که حق و تکلیف هر دو در راستای همدیگر و در صورت تعارض نظام حقوقی بر حق چیره می شود یکی از اموری که به اصطلاح چیرگی مسایل و منافع اجتماعی را بر منافع فردی تعیین می کند نظریه سویی استفاده از حق (اصل چهلم) است که جزئی اصول بنیادین حقوقی است لذا در تعارض بین حق و تکلیف تکلیف رجحان دارد و در تعارض حق و قانون، قانون (صرامی، ۱۴۵ ص ۱۳۸۵).

۷- حق حاکمیت

قبل از ورود به بحث نکته ای لازم توجه این است که باید بین حق و توان اجرای تکلیف فرق قائل شد اگرچه توان اجرای تکلیف نوعی توانایی بشمار میرود و ممکن است کسی انرا حق بینگارد لیک توان اجرای تکلیف لازم تکلیف است چرا که اگر شخص توانایی انجام تکلیف را نداشته باشد بار کردن تکلیف بر دوش او خلاف عقل، شرع و انصاف است "تکلیف ما لا یطاق" در متون حقوقی وفقهی برای عموم تکالیف شروطی را تحت عنوان "شرایط عامه تکلیف" بر می شمارند که عبارتند از: عقل، قدرت و بلوغ. عبارتی تا شخص عاقل، قادر و بالغ نباشد مکلف نمودن او خلاف عقل و انصاف است پس تفاوت است بین حق و توانایی اجرای تکلیف.

بحثی در حقوق مطرح شده تحت عنوان "حق حاکمیت"، مقصود از حاکمیت: صلاحیت و اختیاری است که دولت در مقام وضع و اجرای قانون یا اداره کشور بر اشخاص یا سایر سازمانهای اجتماعی و صنفی تحمیل مینماید. (کاتوزیان، ۱۳۷۷ ص ۱۸۶).

در این باره سوالی مطرح شده و آن این که آیا این توانایی و اقتداری که دولت در تحمیل بر اشخاص (شهروندان) دارد حق وی تلقی میشود یا حکم؟

حقوق دانان هریک به تناسب نظرگاه خود در باب حاکمیت به سوال فوق پاسخ داده اند. برخی همچون دوگی منکر حق شمردن حاکمیت اند و حاکمیت دولت را نتیجه اجرای تکلیف دولت بر خدمت گزاری و اجرای قواعد حقوقی می شمارند و در مقابل برخی حاکمیت را توان اجرای حق بر شمرده اند

کلسن نیز زنجیره مرتب اصول حقوقی وهرمی که از نظام حقوقی تصویر کرده برای حق جایی نگذاشته است. در گرایشهای سوسیالیستی همه چیز تکلیف است و انسان هیچ حقی جز اجرای تکلیف خود ندارد (کاتوزیان، همان)

با این حال این شبهه از آنجا ناشی شده که سلطه ای که به منظور اجرای تکلیف به شخص داده میشود نتیجه ای نزدیک به حق به بار می آورد و در ذهن دو مفهوم حق و حکم در هم آمیخته میشود. به عنوان مثال نگهداری و تربیت فرزند تکلیف پدر و مادر است (ماده ۱۲۸۷ ق.م). ولی اجرای این حکم اختیاراتی به پدر و مادر میدهد که شبیه حق است در حقیقت اختیار و قدرت دولت نشان حق مالکیت اونیست نتیجه و لازم اجرای تکالیفی است که بخاطر تصدی این منصب ملی برعهده دارد بنابراین باید گفت که توان و اقتداری که به دولت داده شده و بصورت حق جلوه گر شده است چیزی جز لازم اجرای تکلیف نیست و در حقیقت از سنخ احکام است و نه حقوق (کاتوزیان، همان ص ۱۹۷).

۸- منشا حق در حقوق اسلام و حقوق بشر

در حقوق اسلام خداوند منشا و صاحب حق است. اسلام که همانگونه از نامش پیداست دین تسلیم و بندگی در برابر خداوند- که حق مطلق است- می باشد. در دین اسلام انسان، فقط تکلیف دارد تکلیف ادبی در قبول و پذیرش بی چون و چرای فرامین الهی. از انجائیکه خداوند منشا حق است هموست که واضع قانون بشمار می رود و بر طبق قوانین و احکامی که وضع کرده است حقوقی برای بندگانش وضع و حد و حدود انرا معین نموده است. در نظام اسلامی انسان صاحب تکلیف است نه صاحب حق و چون صاحب حق بشمار نمی رود لذا پیش فرض هایی مبنی بر اینکه آیا برای بشر حق وضع قانون وجود دارد؟ و یا اینکه صرف انسان بودن جدای از رنگ و نژاد و ... می تواند به انسان حق وضع قانون بدهد؟ در دین جایگاهی ندارد، چراکه دین بشر را در راستای کمالات قرار می دهد و قایل است که هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین آمده است در نتیجه هیچ چیزی که برای سعادت بشر هست فروگذار نشده است در نتیجه وضع قانون و حق قانون گذاری برای بشر نمیتواند جایگاهی داشته باشد.

در حقوق اسلام قانون صادر شده از سوی حق تعالی "حکم" نام دارد در این معنا اسلام احکام دارد نه قوانین و در قران و فقه صحبت از حکم شده و نه قانون.

از مشخصات حکم نقل و انتقال ناپذیری آن است و اینکه احکام دین چون مطابق فطرت است در نتیجه تطور و تغییر در آن راه ندارد و در حقیقت ابدی و لا یتغیر است حال آنکه قانون پدیده ای اجتماعی و تحول پذیر است.

در اسلام دین بر اساس فطرت آن هم فطرتی که مردمان بر آن سرشته شده اند. رابطه انسان و خداوند مبتنی بر عهد ازلی است انگاه که خداوند به بندگان فرمود "الست بربکم" و آنها گفتند «قالوا بلی» در این ارتباط و عهد افراد و رب یکسری حقوق و تکالیفی بر ایشان متصور است. بنده حق دارد تا راهنمایی و هدایت شود و رب مکلف است تا راهنمایی کند چرا که عقاب بلا بیان قبیح است بنابراین در صورتی که خداوند راه را نشان دهد ولی بنده از راه به بیراهه رود خود مسئول و باید مترصد عواقب و نافرمانی خود باشد آنجا که خداوند به تکلیف خود اشاره نموده "انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا" (الانسان، ۲) یعنی اینکه آنچه بر عهده من بعنوان خالق بوده راهنمایی و ارسال رسل جهت هدایت است و این انسان است که مختار است به راه راست و شکر گزار باشد و یا اینکه به گمراهی و ناسپاس باشد.

در اسلام نگاه به افراد انسانی با توجه به جنسیت در مقام اثبات متفاوت است در همان حالیکه اسلام به خلقت یکسان افراد اشاره دارد و در برابر آن از واژه "نفس" (واژه ای که مذکر ندارد) استفاده می نماید "انا خلقناکم کم من نفس واحده" استفاده می کند تا مارا به این حقیقت رهنمون سازد که در مقام تکوین (ثبوت) تفاوتی بین زن و مرد نیست اما انگاه که در مقام اثبات در صدد وضع قوانین و احکام خاص هر جنس بر می آید تفاوتی بین آندو را نادیده نمی گیریم که "لذکر مثل حظ الانثیین" همچنین در اسلام برای غیر مسلمانان محدودیتهای فراوانی قائل شده و حکم به جهاد ابتدایی با آنها شده است اما در حقوق غربی منشا حق فرد انسانی است که گاه این فرد از جنبه زور و قدرت و گاه از جنبه توافق و قرارداد اجتماعی حق را ایجاد می نماید و برخی دیگر منشا حق را طبیعی تلقی نموده اند (کاتبی، ۱۳۱۰ ص ۱۳۲۰ و آملی، ۸۶ ص ۱۳۷۷).

۹- ادیان حق مدارند یا تکلیف مدار

ورود به بحث با عناوینی مبتنی بر اینکه "ادیان تکلیف مدارند نه حق مدار" چندان موجه به نظر نمی رسد و بهتر آن است که بگوییم "نگاه غالب در دین نگاه جامعه محور بوده است یا فرد محور؟ بعبارت دیگر نگاه دین به فرد منهای جامعه است یا نگاه به فرد در جامعه؟

از گذشته های دور نیز نگاه غالب، نگاه جمع محور یا همان اصالت جامعه بوده است انسان در طبع خود با استعداد های دوگانه تنهایی و معاشرت جویی رو به رو بوده است از طرفی تنهایی که نوید بخش استقلال و آزادی فرد است از طرف دیگر

معاشرت جویی که محدود کننده استقلال و آزادی فرد است در نتیجه افراد انسانی هم در جامعه و هم با جامعه اند و استقلال و همبستگی آنها پدیده های حق و تکلیف متقابلی را به همراه می آورد که اولاً جامعه با وجود سیطره بر افراد ناگزیر به رعایت حرمت و استقلال و آزادی افراد است و ثانیاً افراد در زندگی فردی یا مشترک خود نباید معترض حرمت فردی یکدیگر بشوند هم اینکه به عنوان عضو جامعه ضمن پایبندی به امور مشترک ناموس جامعه و لوازم انرا پاس بدارند (هاشمی، ص ۱۳۸۴).

نگاه دین به افراد نگاه مبتنی بر جامعه محور است در نگاه جمع محور غلبه بر تکالیف است تا حقوق و شاید از همین منظر است که تقسیم حقوق به حق الله (حقوق عمومی) و حق الناس (خصوصی) معنا پیدا می کند و در قوانین موضوعه کیفری برای هر جرم علاوه بر جنبه عمومی، جنبه خصوصی قایل شده است.

فلسفه نگاه اینچنینی به دین یا به عبارتی تکلیف محوری در دین ناشی از وجود غرایز نیرومندی است که در وجود آدمی وجود دارد مثل غریزه خودخواهی و نفع طلبی، این غرایز با فلسفه دین که در صدد هدایت و کمال انسان است در تعارض است. غرایز مزبور سبب می شود تا آدمی بیشتر از آنکه به دیگران و حقوق و منافع آنها بیندیشد به حقوق و منافع فردی خود اندیشیده و از تمکین در برابر حقوق دیگران شانه خالی می نماید (ربانی گلپایگانی، ص ۱۴۶، ۱۳۸۲).

در تقسیمی از تکالیف می توان از تکالیفی نام برد که در واقع به حقوق باز می گردد. تکالیف و باید های دینی از این قسم هستند چرا که رسیدن به کمالات انسانی یک حق است لیکن برای رسیدن به آن یک باید تکالیفی را بجا آورد. دین در صدد تربیت انسان و هدایت اوست، تاکید بر مسئولیت پذیری و تکلیف مداری دین به معنای آن نیست که دین برای حقوق آدمیان ارزشی قائل نیست بلکه تکلیف دیگران به پاسداشت حقوق دیگر انسانها نیز زبان دیگری از احیای حقوق انسانهاست

این در حالی است که حقوق بشر حول محور و گفتمان فردگرایی و اصالت فرد حرکت می کند و بر این اساس انسان را محور حق تلقی می نماید و آنقدر در این زمینه پیش می رود که حتی برخی اوقات غلبه حق محوری افراطی منجر به تصویب قوانینی می شود که معقول و اخلاقی بنظر نمی رسد که از آنجمله می توان به قوانین همجنس بازی مصوب اشاره نمود.

۱۰- آیا دین داری حق است یا تکلیف

شاید بتوان گفت یکی از عللی که موجب شده تا بحث تطبیقی حق و تکلیف و تلازم آن در حقوق بشر و حقوق اسلام مطرح شود و حتی مفاد یکی از مواد حقوق بشر قرار گیرد این است که دین داری حق است یا تکلیف عبارت دیگر نسبت دین با انسان نسبتی تکلیفی است یا حق مدار؟ یعنی آیا انسان مکلف به پذیرش دین است یا در پذیرش و عدم پذیرش آن محق و مختار است؟

برخی از محققین به آیه شریفه " لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی " (بقره، ۲۵۶) تمسک کرده و آنرا دلیلی بر آزادی و محق بودن انسان در انتخاب دین تلقی کرده و انسان را در پذیرش و یا عدم پذیرش دین مختار دانسته اند اما در مقابل برخی از تفسیر مطلق آن اجتناب و در دو حوزه تکوین و تشریح برای بشر تفاوت قائل شده اند

آنها معتقدند که بشر در حوزه تکوین مختار و آزاد است در قبول یا عدم قبول دین بعبارت دیگر بشر در نظام تکوین آزاد است و اکراه پذیری در شخصیت آدمی راه ندارد اما در قلمرو تشریح از آنجائیکه انسان موجودی است که جنبه توحید والحاد برایش یکسان نبوده و بعلاوه که این دو طریق به یک نتیجه منتهی نمی شود بلکه طریق توحید به کمال و رشد و طریق الحاد به ضلالت و گمراهی منجر می شود لذا بر این اساس می گویند حق بمعنای آزاد بودن تشریحی و یکسان بودن نتیجه انتخاب، در قاموس دین راه ندارد چنانچه که هیچ اهل اندیشه ای آنرا نمی پذیرد. قبول و پذیرش دین باید است و از این حیث در زمره تکالیف قرار می گیرد اما تکالیفی که بازگشتش به حق است از آنجائیکه انسان حق تکامل و تعالی دارد و طریق استیفای این حق در قبول دین و تعالیم آسمانی آن نهفته است پس دینداری حق مسلم انسانی است او می تواند از این حق مسلم خود چشم پوشی کند و یا آنرا استیفا نماید یعنی می تواند دیندار باشد یا بی دین اما بی دینی حق نیست مثل حق حیات که حق مسلم انسان است در نتیجه او می تواند آنرا استیفا نماید و می تواند از آن دست کشیده و خود کشی نماید ولی خود

کشی(انتحار) حق نیست بنا براین حق بشر، دینداری است نه اینکه پذیرش و عدم پذیرش دین هر دو حق باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۱).

دین از مقوله باور و اعتقاد است و اعتقاد با الزام و اجبار میانه ای ندارد. اعتقاد اجبارگونه منجر به شکل گیری نفاق می شود نفاق از کفر بدتر است بنابراین مقوله باور و اعتقاد تکلیف بردار نیست این را شاید بتوان از سیره نبی مکرم اسلام و سایر ائمه در تبلیغ دین دریافت بعلاوه که آیات عدیده قرآن به طور صریح و ضمنی به حق انتخاب افراد پس از اعلام طریق هدایت پرداخته است (کهف، ۲۸:۱۸ و الانسان، ۲).

دین حق بناحق بودن افراد را بطور ضمنی پذیرفته و اعلام کرده که افراد غیر مسلمان در صورتیکه در کشور های اسلامی زندگی نمایند از حداقل حقوق بنیادین برخوردارند (صرامی، ۲۸۷ص ۱۳۸۵) نهایتاً باید گفت که بشر در تکوین آزاد آفریده شده و در تشریح نیز اگر چه تکالیفی از او جهت رسیدن به کمال و سعادت خواسته شده لیکن هیچ الزام و اجباری در انجام آن تکالیف بر دوش او نهاده نشده و در صورت نافرمانی عقاب و مجازات اخروی برایش مقرر گردیده است این بخاطر آن است که افراد با شناخت، تدبر و تعقل که در جای جای کتاب آسمانی آمده است -راه (دین) خود را انتخاب و در مسیر انتخابی با اعتقاد راسخ در جهت کمال حرکت نمایند و در صورتیکه بخواهند با عناد ورزی و بدون تعقل به انتخاب دم دمی راه (دین) بپردازند مجازات سخت ارتداد را وضع نموده است.

۱۱- مبنا یا مبانی حق و تکلیف:

بی شک حق و تکلیف بر مبنا یا مبانی مختلف بنیان نهاده شده است که این امری بدیهی است بعبارت دیگر هر حق و تکلیفی بر یک بنیان یا بنیانهای متفاوت مبتنی گردیده که بدون شناخت آن، بررسی رابطه حق و تکلیف امری بس دشوار و غیر واقعی می نماید.

در گام نخست آنچه مورد بحث می باشد سخن گفتن از مبنا یا مبانی حق و یا تکلیف است یعنی آیا حق و تکلیف بر یک بنیان ابتدا یافته یا بر بنیانهای مختلف؟ و در فرض دوم یعنی ابتدا بر بنیانهای مختلف، چه رابطه ای بین آنها وجود دارد؟ آیا این رابطه مبانی طولی است یا عرضی؟ یا اینکه هیچ رابطه ای بین آنها وجود ندارد

برخی از محققین وقتی از مبانی حق در حقوق اسلام نام می برند به خداوند، انسان، دین و هستی اشاره می نمایند و به انسان و جامعه بعنوان مبانی حق در حقوق بشر اشاره می نمایند (احمدی، ۶۴ص ۱۳۹۱).

دقت در موارد مذکور به خوبی مبین این نکته است که در جهان بینی اسلام یگانه مبنا ی حقوق خداوند باری تعالی است و هموست که دستورات خود را در قالب ادیان برای سعادت بشر ارسال و ابلاغ نموده است. در دین که در بر گیرنده اوامر و نواهی شارع مقدس است به خوبی به جایگاه خود خالق، انسان بعنوان خلیفه الله، جهان هستی بعنوان آیینه جمال و جلال خالق اشاره شده است. دین مجموعه مقررات و قوانین خالق در جهت نیل برترین آفریده به کمال و سعادت است (طباطبایی: ۱۳۷۸ص ۱۲۰).

در مجموعه معارفی که تحت عنوان دین در اختیار بشر نهاده شده است رویکرد به خالق، انسان و جهان هستی بخوبی ترسیم شده است با این حال وجود برخی گزاره ها در دین موجب شده تا برخی در مباحث انسان شناسی قایل به اصالت فرد و برخی به اصالت جامعه گرایش و در بحث جهان هستی برخی اصالت را به ماده و دیگری اصالت را به وجود دهند با این حال مبانی حق و تکلیف در اسلام خداوند است که احکام و دستورات خود را در مجموعه ای تحت عنوان دین به مخلوقاتش عرضه نموده است و سایر مبانی ذکر شده مستقیم یا غیر مستقیم به این مبنا برگشت پیدا می کند

اما در حقوق بشر خرد گرایی و فردگرایی بعنوان اساسی ترین بنیان های حق معرفی شده اند که این خود مبتنی بر رویکرد های مختلفی است که در حقوق مدرن غرب شکل گرفته و آنرا نشات گرفته از حقوق طبیعی، زور و قدرت و گاه جامعه دانسته اند (احمدی، ۱۳۹۱ ص ۱۸۸).

از بررسی تطبیقی دو مبنای حق در حقوق بشر و حقوق اسلام به وضوح به تفاوت اساسی این دو می توان پی برد آنجاییکه در اسلام مبنای حق خداوند است در حقوق بشر این مخلوق خداوند(انسان) است که مبنای حق در نظر گرفته شده است و علاوه بر اینکه حق قانونگذاری دارد در برابر هیچ نیروی ماورایی پاسخگو نیست حال آنکه در حقوق اسلام انسان در مقابل خالق خود مسوول تلقی می شود و این جاست که باید بین دو مقام تفاوت قایل شد. زمانی که رابطه انسان با خداوند مد نظر است بی شک فرد انسانی مکلف تلقی و اگر هم حقی برایش قابل تصور است ناشی از تکلیفی است که بر دوش او نهاده شده است بطور مثال پاداش بهشت حق کسانی است که به اوامر و نواهی حضرت امرش مطیع بوده و مجازات دوزخ حق کسانی است که راه عصیان پیش گرفته و به نافرمانی از حضرتش پرداخته اند حال آنکه در مقام دوم یعنی ارتباط انسان با سایر مخلوقات این رابطه حق و تکلیف و تلازم آن بخوبی آشکار می شود در مقام نخست فرد انسانی مکلف محض و خداوند ذیحق مطلق و در نتیجه سخن از تلازم حق و تکلیف بیپوده می باشد اما در مقام دوم حق و تکلیف با یکدیگر تلازم دارند. منتها اینکه بنحو مطلق آمد در ارتباط بین انسان و سایر مخلوقات این برداشت حاصل نشود کهبین حق انسان و بطور مثال حیوان تلازمی نیست چرا که حیوان موجودی ذی شعور نیست و از شرایط عامه تکلیف آن است که مکلف قدرت، بلوغ و عقل داشته باشد.

۱۲- تلازم حق و تکلیف:

پس از تفکیک دو مقام در ارتباط با حق و تکلیف ابتدا به سخنی از امام علی (ع) اشاره می کنیم و سپس به نظریات مطرح شده در این زمینه خواهیم پرداخت.

امام علی (ع) در نهج البلاغه چنین سخن آورده است که: "حق به سود کسی جاری نمی شود مگر اینکه "علیه" او نیز جاری خواهد شد و "علیه" کسی جاری نمی شود مگر اینکه به نفع او هم جاری خواهد شد. این تنها خداست که حق در باره او یکجانبه است یعنی "له" اوست و نه علیه او با این حال خداوند نیز از باب تفضل در برابر حق عبادت خود، بر بندگانش پاداش مضاعف اعمال نیک آنان را بر خود لازم نموده است (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶). امام در خطبه ای دیگر از حقوق متقابل مرد و حکومت سخن رانده اند (نهج البلاغه: خطبه ۱۳۱).

بدون تردید حق و تکلیف با یکدیگر تلازم و تضایف دارند بعبارتی می توان گفت از جنبه های مهم مفهوم حق، پیوستگی آن با مفهوم مطالبه است بطور مثال وقتی گفته می شود علی حق حیات دارد معنایش آن است که وی می تواند طلبکارانه از دیگران متوقع باشد که به جان وی تعرض نمایند (نراقی، ۱۳۷ ص ۱۳۸۸).

فرض وجودی حق را شاید بتوان مبتنی بر مولفه هایی چون صاحب حق (ذیحق)، مورد حق و مکلف (من علیه الحق) دانست. بطور مثال وقتی سخن از حق نفقه زوجه بمیان می آید در اینجا زوجه ذیحق، نفقه مورد حق و زوج مکلف یا من علیه الحق بشمار می رود. یا در حقوق مندرج در اعلامیه حقوق بشر از جمله: امنیت، حیات و آزادی (در صورتیکه حق بمعنای مصطلح بشمار رود و نه در حقوق اسلام به آنها جواز های حکمی گفته می شود) می توان از فرد فرد انسان بعنوان ذیحق و از امنیت، حیات و آزادی بعنوان مورد حق و از سایر افراد انسانی و شاید هم در یک کلام جامعه بعنوان من علیه الحق نام برد تفاوتی که این قسم حقوق با حقوق شخصی دارند در این است که در اینجا مکلف یک شخص خاص نیست بلکه تک تک افراد جامعه هستند و بعلاوه که سنخ تکلیف نیز متفاوت است. در حقوق شخصی سنخ تکلیف اثباتی ولی در این حقوق سنخ تکلیف سلبی است لذا بنظر می رسد برای اینکه تلازم را بنحو اطلاق بخواهیم بپذیریم یکی از لوازم آن این است که تکالیف سلبی را تکلیف بنامیم (راسخ، ۱۵۲ ص ۱۳۸۱).

رابطه ای که بین حق و صاحب حق بوجود می آید رابطه حقیقه نامیده شده که برای این رابطه ها صور مختلفی قابل تصور است (توسلی، ۷۰ ص ۱۳۷۷). لذا می توان گفت که حق و تکلیف دو نوع تلازم دارند اول اینکه حق برای یک شخص زمانی معنادار است که دیگران ملزم به رعایت آن باشند در غیر اینصورت قایل شدن به حق امری لغو و بیپوده است بطور مثال وقتی زوجه حق نفقه دارد شوهر مکلف به پرداخت است و دوم اینکه در قبال ایجاد هر حقی برای افراد در امور اجتماعی تکلیفی نیز بر عهده

شخص ذیحق قرار می‌گیرد بطور مثال وقتی برای شخصی حق آزادی اثبات می‌شود وی متقابلاً مکلف است از حق خود تا حدودی که به حقوق دیگران آسیب نرسد استفاده نماید یا اینکه اگر برای شخص حقوق شهروندی وضع می‌شود وی متقابلاً مکلف به رعایت حقوق شهروندی غیر می‌باشد و شاید از همینجا بوده که برخی تصور کرده‌اند که تلازم حق و تکلیف در حقوق متقابل جریان دارد و سخن از حقوقی چون حق عفو در قصاص و حق ابراء ذمه می‌نماند که در مقابل آنها تکلیفی متصور نیست و استدلال می‌نمایند که وقتی داین حق خود (گرفتن طلب) که بر ذمه مدیون دارد را ابراء می‌نماید برای مدیون تکلیفی متصور نیست غافل از آنکه در اینجا نکتۀ نادیده گرفته شده است اول آنکه در ابراء ذمه، اسقاط حق مد نظر است نه احقاق حق و بعلاوه آنکه وقتی داین مورد حقرا- که از مولفه‌های حق به شمار رفته- اسقاط نماید سخن از فرض مولفه سوم یعنی تکلیف- من علیه الحق- امری بعید است و نهایتاً اینکه اگر قایل به نشأت گرفتن حقوق از تکالیف باشیم این استدلال مقبول نم‌افتد.

دوم آنکه بر فرض قبول نمودن استدلال محققان به نظر می‌رسد در فقه امامیه برای مدیون قبول کردن ابراء ذمه را بخاطر قرین منت بودن می‌توان نپذیرفت و شخص مدیون با وجود بری الذمه شدن خود را مکلف به پرداخت نماید.

نکتۀ قابل بحث دیگر آن است که آیا همانطور که در مقابل هر حقی تکلیفی وجود دارد و حق بدون مطالبه را حق نامیدن مسامحه است می‌توان قایل شد که در مقابل هر حقی حق دیگری وجود دارد؟

بدون شک در حقوق متقابل در قبال هر حقی حق دیگری متصور است بطور مثال وقتی که از حقوق متقابل مردم و حکومت سخن بمیان می‌آید در مقابل حق مردم حکومت نیز حقی بر عهده مردم دارد. بعبارت دیگر در حقوق شهروندی و حقوق اجتماعی در قبال هر حقی حق دیگری متصور است در جبهتی حق افراد و در طرف دیگر حق شهروندان و جامعه. اما در غیر حقوق متقابل اثبات مدعا دشوار و بطور حتم می‌توان گفت که وقتی داین حق خود از مدیون را طلب می‌کنند مدیون حقی بر داین ندارد و تنها تکلیف بر پرداخت دین دارد.

اما در ارتباط با تلازم حقوق افراد انسانی با سایر مخلوقات و از جمله طبیعت، حیوانات، جمادات و.. نیز باید گفت که اگر چه در حقوق اسلام از حقوق حیوانات، گیاهان و.. و در حقوق بشر از حق بر محیط زیست سالم و.. سخن بمیان آمده لیکن بسختی می‌توان در این مقام قایل به تلازم شد چرا که تکلیف دارای شرایطی است که از آنجمله است مکلف باید بالغ، عاقل و قادر بر انجام تکلیف باشد و این شرایط در رابطه با حیوانات، جمادات و.. بی‌معناست و بهمین خاطر است که می‌توان از حقوق حیوانات، درختان و.. سخن گفت ولی نمی‌توان از تکالیف آنها سخن راند و در نتیجه تلازم در این حوزه بی‌معناست.

۱۳- نظریات مطرحه در حوزه حق و تکلیف با ابتناء بر تلازم:

در بررسی حوزه پرچالش حق و تکلیف با این همه وسعت معنایی به نظریاتی برخورد می‌کنیم که هر کدام پاره و گوشه‌ای از حقیقت را بهمراه دارد. از میان نظریات ارایه شده در این زمینه می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد.

الف) نظریه حقوق مطلق (محض): تنظیم بیانیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ فرانسه که در آن صرفاً به حقوق افراد انسانی اشاره شد و از تکالیف سخنی در آن بمیان نیامد موجب بروز این نظریه گردید. بر این مبنا معتقد شدند که در کنار بیانیه‌ی حقوق بیانیه‌ای هم برای تکالیف به نگارش در آید تا جاییکه تا مین در پاسخبه این قبیل افراد اعلام می‌کنند بیانیه حقوق بیانیه تکالیف نیز هست یعنی در عین اینکه صاحب حق هستم متعهد به آن نیز می‌باشم و در نتیجه وی تعامل و تلازم حق و تکلیف را مثل تعامل و تلازم اعضای خانواده دانست. به نظر می‌رسد رویکرد حق محوری در اعلامیه حقوق بشر نیز برخی را به این نظر واداشته که اعلامیه مذکور فقط حقوق را شامل می‌شود و در آن سخنی از تکلیف بمیان نیامده است.

ب) نظریه تکالیف مطلق: برخی از پژوهشگران از جمله جان استین از تکالیفی نام می‌برد که حقی در برابر آن قابل تصور نیست از آن جمله است تکالیفی چون: تکالیف انسان در برابر خداوند، تکلیف فرد به عدم خودکشی، ممنوعیت آزار حیوانات و در مقابل

برخی حقوق وجود دارد که در تعامل با حق هستند و نیز کلسن را اعتقاد دبر آن است که حقوقی وجود دارد که صاحب آن مشخص نیست مثل تکالیف مربوط به رفاه اجتماعی یا تکلیف صاحبان درآمد به پرداخت مالیات وی در پاسخ به کسانی که دولت را صاحب حق تلقی کرده اند می نویسد که عمل این افراد برای دولت تکلیف ایجاد می کند و نه حق عبارتی دولت باید صاحبان درآمد را مکلف به پرداخت نماید. (موحد، ۵۴ص ۱۳۸۱).

ج) نظریه هوفلد: برخی از حقوقدانان آنگاه که در لابلای نظریات مطروحه در ارتباط با حق و تکلیف خود را محصور دیده اند در صدد راه حلی برای رهایی از این اختلاف نظر ها جسته اند. هوفلد برای حل این معما به تقسیم بندی روابط حقوقی در چهار دسته اقدام و بر مبنای کاربرد حق به این تقسیم بندی دست یافته است وی از وضعیت چهارگانه خود با عناوینی چون: حق ادعا (مثل رابطه داین و مدیون)، حق آزادی (مثل حق آزادی بیان)، حق قدرت (مثل حق وصیت یا بری الذمه کردن یک طرف) و حق مصونیت (مثل برخورداری برخی از افراد از حقوق غیر قابل سلب مثل حق حضانت یا حقوقی که برای حفظ حیثیت و حرمت شخص بیان شده است مندرج در اصل ۱۳۹ قانون اساسی) وی پس از تقسیم بندی مزبور چنین نتیجه می گیرد تنها در حق از قسم نخست (حق ادعا) همیشه تلازم حق و تکلیف وجود دارد اما در سایر موارد این تلازم بطور مطلق مطرح نیست (راعی، ۳۹ص ۱۳۸۴) اگر چه در این مقاله در صدد بررسی تفصیلی حق و تکلیف نیستیم (نبویان و حسینی نسب، ۱۴۰ص ۱۳۸۸) لیکن برخی در صدد ارایه جواب به تقسیم بندی مشهور هوفلد بر آمده اند.

برخی در صدد بیان وجه الجمعی همچون "اراده-انتخاب" برای وجود تلازم بین روابط چهارگانه بر آمده و معتقدند که عنصر مشترک همه کاربردها اراده است و لذا از رهگذر وجود اراده آزاد در تمام روابط می توان تکالیفی برای سایر اراده ها ایجاد کرد اما اشکال اساسی این دیدگاه محصور شدن حق در صاحبان اراده است که همانطور که بیان شد برخی از صاحبان حق فاقد اراده آزاد یا اصلا اراده می باشند چون کودکان، مجانین و حیوانات

اما برخی دیگر به وجه الجمع دومی گرایش پیدا کرده و از "حمایت از سود تضمین شده" بعنوان وجه الجمع روابط چهارگانه نام برده اند و بر این مبنا معتقد شده که حق یا منفعت یعنی حمایت از سود تضمین شده فردی یا گروهی لذا اگر این سود تضمین شده است پس دیگران نیز باید از آن حمایت نمایند و کسی حق تعدی و تجاوز به آن را ندارد و در نتیجه می توان قایل به تلازم حق و تکلیف شد. صرف نظر از صحت تعریف منفعت به حمایت از سود تضمین شده باید گفت که منفعت تنها متعلق به انسانها نیست بلکه شامل حیوانات و .. نیز می شود و اینکه ملاک عمل منفعت فردی باشد یا منفعت جمعی هر کدام آثار متفاوتی بیار می آورد.

نهایتا باید گفت حق و تکلیف با یکدیگر تلازم دارند براین مبنا که دایره تکلیف را توسعه داده و تکالیف سلبی را نیز تکلیف بشمار آوریم لذا وقتی از حق آزادی بیان سخن می گوئیم در مقابل دیگران را از اقداماتی که مضر و مانع تحقق این حق است را باز میداریم و یا وقتی که از حق وصیت فرد سخن گفته می شود در مقابل تکلیف دیگران به انجام مفاد وصیت و منع از عدم اجرای آن مد نظر است. می توان گفت که هوفلد بین حق و لوازم آن خلط نموده است در حالیکه امکان بهره وری، امتیاز، مصونیت و قدرت را می توان بعنوان لوازم حق بشمار آورد هوفلد آنها را از اقسام حق بر می شمارد و حال آنکه قانون در باب تقسیم آن است که هر قسمی با اقسام دیگر ضد و قسیم هستند و اجتماعشان نشاید (محمدی، ۴۰۵ص ۱۳۸۱).

د) نظریه منتخب: از دقت در نظریات ارایه شده در حوزه حق و تکلیف که هر کدام پاره ای از واقعیت را بهمراه دارد می توان به این نتیجه دست یافت که بین حق و تکلیف همواره تلازم وجود دارد البته مشروط به اینکه اولاً صرفاً روابط شهروندی و اجتماعی ملاک عمل باشد و نه روابط شهروندی با خالق جهان هستی و ثانیاً در بحث تکالیف علاوه بر تکالیف ایجابی، تکالیف سلبی نیز جزو تکالیف بشمار آید.

در نظریه تلازم که خود به تلازم مطلق و نسبی قابل تقسیم است عقیده بر آن است که حق پیوسته با تکلیف و وظیفه توأم است بر مبنای این نظریه چنانچه کسی بر گردن دیگری حقی داشته باشد من علیه الحق مکلف به رعایت حق او می باشد خود صاحب حق نیز به پاس توانایی که دارد وظایفی را که اجتماع بر دوش او نهاده باید انجام دهد. لذا اگر فرزند نسبت

به والدین حق تعلیم و تربیت دارد وظیفه دارد نسبت به آنها اطاعت و احترام را رعایت نماید بر عکس نیز اگر کسی که دیگری را به تکلیفی مکلف می نماید به دون تردید حقی اعم از مادی یا معنوی را باید در ارتباط با او مراعات نماید بنابراین می توان گفت که بین حق و تکلیف از دو طرف ملازمه وجود دارد.

در اثبات مدعای فوق می توان به بررسی سه عنصر موجود در حق اشاره نمود یعنی عناصر صاحب حق (من له الحق)، مورد حق (متعلق حق) و بلاخره شخص مکلف (من علیه الحق). همانطور که صاحب حق می تواند یک شخص حقیقی یا حقوقی باشد مکلف نیز اعم از شخص حقیقی و حقوقی است و بنابراین می توان جامعه را به لحاظ افراد مکلف فرض نمود و اگر چه این تکلیف شرایط عامه (بلوغ، عقل و قدرت) را ندارد لیکن به لحاظ فلسفی جامعه متشکل از افراد خود است و جامعه بدون افراد امری غیر قابل تصور است و مورد حق نیز می تواند اعم از حقوق مادی یا معنوی باشد. بنابراین گاه حق برای یک نفر است مثل حق نفقه برای زوجه و گاه حالت عمومی دارد مثل حقوق دولت در برابر افراد (راعی، ۳۹، ص ۱۳۸۴).

با توجه به وضعیت فوق باید گفت که حق یک مفهوم ذات الاضافه است مفاهیم به مفاهیم نفسی و نسبی تقسیم می شوند مفاهیم نفسی فارغ از اضافه هستند ولی مفاهیم نسبی دارای اضافه می باشند. مفهوم حق از مفاهیم نسبی و دارای اضافه است یعنی دارای چند نسبت و اضافه است از جمله اضافه من له الحق به متعلق حق، اضافه من له الحق به من علیه الحق و برعکس. لذا باید گفت حق و تکلیف دو مفهوم متقابل هستند و در امور اجتماعی متقابلاً جعل می شود منتهی گاهی به جعل صریح و گاه به جعل غیر صریح ولی در هر حال لازمه حق تکلیف است منتها باید گفت که هر گاه حقی وضع شود یکی از دو تکلیف ایجابی یا سلبی وجود دارد و این قاعده حتی در حقوق سیاسی همچون حق تعیین سرنوشت ملت ها و ... وجود دارد.

حق و تکلیف دو نوع تلازم دارند اول اینکه حق برای یک شخص زمانی معنادار است که دیگران ملزم به رعایت آن باشند در غیر اینصورت قابل شدن به حق امری لغو و بیپهوده است به طور مثال وقتی زوجه حق نفقه دارد شوهر مکلف به پرداخت است و دوم اینکه در قبال ایجاد هر حقی برای افراد در امور اجتماعی تکلیفی نیز بر عهده شخص ذیحق قرار می گیرد بطور مثال وقتی برای شخصی حق آزادی اثبات می شود وی متقابلاً مکلف است از حق خود تا حدودی که به حقوق دیگران آسیب نرسد استفاده نماید و یا اینکه اگر برای شخص حقوق شهروندی وضع می شود وی متقابلاً مکلف به رعایت حقوق شهروندی غیر می باشد.

نهایتاً اینکه در مقام ثبوت و از نظر ماهیت حق بر همه چیز سلطه دارد ولی از لحاظ صورت و در مقام اثبات اگر حق و تکلیف با هم تعارض پیدا کنند سلطه با قانون است چون تکلیف نماینده حق عمومی و حق نماینده حق خصوصی (صرامی، ۱۴۰، ص ۱۳۸۵).

۱۴- تطبیق تلازم حق و تکلیف در حقوق بشر و حقوق اسلام:

صرف نظر از اینکه با چه پیش فرض هایی به سراغ مسئله حق و تکلیف برویم باید به این مسئله که از موضوعات بسیار دقیق، مغلق و پر اضطراب در حوزه فقه و حقوق است در دو نگاه درون دینی و برون دینی تفکیک قائل شویم.

مسئله حق و تکلیف در درون جغرافیای فقه و حقوق (درون دینی) آنچنان مضطرب و پیچیده است که تشخیص مفهوم، مصداق و رابطه آن دو برخی اوقات دشوار می گردد با این حال بررسی آن از برون جغرافیای فقه و حقوق (برون دینی) بر دشواری آن دو چندان می افزاید. صرف نظر از این مسئله، پیش فرض های مولف و نگارنده خود در برداشت از موضوع بسیار دخیل است چرا که آنگاه که بطور مثال شخصی در باب اصالت فرد و جامعه قائل به اصالت فرد باشد بدون تردید نتیجه حاصله با آنکه قایل به اصالت جامعه است متفاوت و بر همین مبنا چه بسا تفات ناشی از آن موجب گردد حقی تکلیف و در نگاه دیگر تکلیفی حق قلمداد گردد.

مفهوم حقوق بشر بنظر می رسد برداشت خاص از انسان باشد که در آن اصالت فرد (تفکرومانیستی) به انسان جایگاه ویژه ای داده است در این دوران عواطف و امیال انسانی معیار سنجش قوانین طبیعی قرار گرفت و در نتیجه اینچنین قایل شدند که حق در مفهوم سنتی، همواره ناشی از تکلیف بوده و حال آنکه در حقوق بشر جدید برخی معتقدند که بین حق و تکلیف اصلا ارتباطی وجود ندارد لذا می گویند تکلیف از منبع الهی می جوشد و حق از اصل حقوق انسانی بعبارت دیگر مبتنی بر اراده انسان است (راعی، همان و صرامی ۲۸۷ص ۱۳۸۵).

یکی از اشکالات اساسی که بر حقوق بشر وارد شده است آن است که اعلامیه جهانی حقوق بشر طوری حرف زده که گویا حقوق مکتب مدار نیست و انسان بما هو انسان هر دیدگاه و یا هر مکتبی که داشته باشد باید این حقوق را قبول داشته باشد. بدون شک قائل شدن به حقوق فرع بر اتخاذ یک موضع، یک دیدگاه یا نظرگاه در باره طبیعت انسان است بعبارتی اگر دیدگاه فرد نسبت به طبیعت انسان عوض شد حقوق دیگری برای او قائل می شود و لذا اینگونه عنوان می شود که آیا حقوق بشر مکتب مدارند یا فارغ البال از مکتب؟ (صرامی، ۲۳۶ص ۱۳۸۵). اگر چه این سوال بنحوی اصل جهانشمولی حقوق بشر را زیر سوال می برد اما از یک واقعیت سخن می گوید که در صورت بررسی روند غلبه حق بر تکلیف یا برعکس به خوبی قابل درک است چرا که در نگاهی حق تکلیف و در نگاه دیگر تکلیف حق قلمداد می شود.

با این حال به نظر می رسد که حتی در باره حقوق بشر دیدگاه واحدی وجود ندارد برخی معتقدند مدونین حقوق بشر بیشتر از آنکه به مناسبات درونی بشر توجه کنند به مناسبات بیرونی توجه کرده اند و فقط می خواستند نظام اجتماعی نظامی باشد که در آن پنج آرمانتحقق پیدا کند یعنی آزادی، عدالت، نظم، امنیت و رفاه (صرامی، همان) در مقابل برخی اعتقاد بر آن است که در حقوق بشر فرد گرایی مبنا قرار گرفته و در تفسیر انسان عواطف و امیال او معیار قوانین قرار گرفته است (راعی، همان)

همانطور که از پیش گفته آمد حق در حقوق اسلام در دو مفهوم جواز حقی و جواز حکمی بکار رفته است (گرچی، ۸۴ص ۱۳۸۷) و از قراین بکار رفته در کاربردهای آن چنین بر می آید که برخی از حقوق بکار رفته در حقوق بشر همان جواز های حکمی حقوق اسلام است.

بنظر می رسد تمام مباحثی که در حقوق بشر آمده مجموعه ای از جوازهای شرعی یا قانونی است. در واقع مجموعه ای از احکام است که اسم همه آنها را حق گذاشته اند (صرامی، ۱۷۱ص ۱۳۸۵) چرا که اگر آزادی حق بمعنای اصطلاحی بشمار می رفت شخص باید می توانست خود را برده کند یعنی این حق را به دیگری واگذار نماید یا حقییات بکار رفته در حقوق بشر را نمی توان حق نو و ابداعی در حوزه حقوق بشمار آورد چرا که از گذشته های دور و ماده مشترک تمام ادیان " مذمت قتل" است منتها در اعلامیه حقوق بشر نگرش تازه نسبت به انسان شکل گرفت و در این نگرش تازه مذمت قتل نه از جهت اینکه دین آن را ناپسند دانسته که از اینجهت که تجاوز به حق اولیه انسان تلقی می شود منع و حق حیات هر انسان محترم شمرده شده است لذا در نگرش حقوق بشر تکلیف ها مبتنی بر حق شمرده می شود و این همان چیزی است که در حقوق اسلام نیز مد نظر قرار گرفته است.

نتیجه گیری

حق و تکلیف، از جمله مباحثی هستند که در مورد آنها بحث ها بسیار فراوان و در عین حال مورد اختلاف است هر نظام فکری بر مبنای جهان بینی خاص خود به این دو مقوله نگاه می کند.

در نظام حقوقی اسلام، دامنه تکالیف گسترده است و دلیل آن هم این است که اسلام علاوه بر قوانین موضوعه، دارای قوانین الهی است. از این رو، بخشی از تکالیف فرد به موجب قانون الهی تعیین می شود در مجموع تکلیف همان امر و نهی قانون گذار است که فرد مکلف به انجام و یا عدم انجام آن است در خصوص قوانین موضوعه، اگر فرد به کاری امر شود و از انجام آن امتناع ورزد با اعمال ضمانت اجرای خاصی مواجه می شود که قانون گذار در قانون پیش بینی کرده است. اما بر اساس

قانون الهی، فرد علاوه بر رویارویی با ضمانت اجرایی دنیوی، خداوند او را در جهان آخرت نیز به سزای عملش خواهد رساند. از همین رو، در اسلام تکلیف فرد در مقابل افراد دیگر، جامعه، دولت و خداوند مطرح است.

و تکلیف در مقابل خداوند، مهمترین نوع تکلیف است، در حالی که در نظام حقوق موضوعه، تکلیف در مقابل افراد دیگر، جامعه و دولت است و در نهایت شاید بتوان گفت هر فرد، به موجب نظام حقوق بشری، در مقابل جامعه جهانی نیز تکالیفی دارد.

مسئله دیگر که در این نوشته مورد بحث قرار گرفت، مسئله اصیل بودن حق است به عبارت دیگر، به موجب هر دو نظام، اصالت با حق است و تکلیف تبعی و فرعی است. امروزه، این دیدگاه بیشتر در عمل پذیرفته شده است که تکلیف در جایی است که حقی برای فرد وجود داشته باشد.

اوج این اندیشه را در ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر می توان مشاهده کرد که بر اساس آن فرد تنها جایی تکلیف دارد که حقوق و آزادی های وی اعمال شود و زمینه برای رشد کامل شخصیت او فراهم شده باشد.

بنیادی ترین تفاوت این دو نظام را می توان در خصوص مبنای حقوق بشر دانست نظام حقوقی اسلام از آنجا که خود نظامی است مبتنی بر وحی، لذا مهم ترین نگرانی این است که در بحث حقوق بشر تا جایی فرد را محترم بشمارد که خداوند خواسته است از این رو، در صورت تعارض احتمالی بین یک حق و آموزه های اسلامی به ویژه آنچه در قرآن آمده است اصولاً آموزه های اسلامی برتری دارند اسلام برای انسان، علاوه بر کرامت ذاتی، به کرامت اکتسابی نیز معتقد است و ارزش کرامت اکتسابی از کرامت ذاتی برتر است.

حق و تکلیف ملازم هم هستند و تلازم میان آن دو را می توان به دو صورت بیان کرد:

۱. ثبوت هر حقی در خارج برای یک صاحب حق، مستلزم ثبوت تکلیف برای دیگری است، و ثبوت تکلیف برای یک شخص، کاشف از ثبوت حقی برای دیگری است.

۲. در روابط انسانی، هر انسانی که دارای حق بر دیگران است، تکلیفی نیز نسبت به آنها دارد، و چنین نیست که یک انسان صرفاً دارای حقوقی بر دیگران بوده و هیچ تکلیفی نسبت به آنها نداشته باشد.

فهرست منابع

فارسی

قرآن کریم

نهج البلاغه

جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش ۱۳۷۷

جوادی آملی، عبد الله، فلسفه حقوق بشر، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۱

جوادی آملی، عبدالله، نسبت حق و تکلیف در آموزه های اسلامی، پاسدار اسلام، ۱۳۸۴

الشرطونی الخوری، سعید، اقرب الموارد، بیروت: مکتبه البنان، ج ۱، ۱۹۹۲

شریعتی، سعید، حقوق ملت و دولت در قانون اساسی، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴.

راسخ، محمد، حق و تکلیف در عصر جدید و قدیم بازتاب اندیشه شماره ۳۳.

راعی مسعود چالش حق و تکلیف کتاب نقد شماره ۳۶

صارمی سیف الله حق، حکم و تکلیف مجموعه گفتگوها (به کوشش) قم، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - ۱۳۸۵

طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، بیبا، حاشیه مکاسب.

الفیومی المقری، احمد بن محمد بن علی المصباح المنیر، ج ۱، قم: دارالهجره، ۱۴۰۵

لاهیجی، حکیم فیاض، گوهر مراد تحقیق زین العابدین قربانی، تهران: وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی ۱۳۷۲.

کاتوزیان ناصر - فلسفه حقوق جلد اول - شرکت سهامی انتشار - ۱۳۸۸

محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه، تهران، سمت، ۱۳۷۶

مصباحی، بیوک، حق در قرآن کریم، انتشارات علوم ۱۳۷۹

معین، محمد فرهنگ فارسی، ج ۱، تهران: امیر کبیر ۱۳۷۱

هاشمی، سید محمد حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، تهران: دادگستر ۱۳۷۸

میر موسوی سید علی و سید صادق حقیقت - مبانی حقوق بشر انتشارات پژوهشگاه فرهنگی و اندیشه اسلامی - ۱۳۸۹

- [http://www.hoghooghddanan.com/international/%۲۰law/human%](http://www.hoghooghddanan.com/international/%۲۰law/human%۲۰right/articles/universality/%۲۰of/%۲۰human/%۲۰rights.htm)

[۲۰right/articles/universality/%۲۰of/%۲۰human/%۲۰rights.htm](http://www.hoghooghddanan.com/international/%۲۰law/human/%۲۰right/articles/universality/%۲۰of/%۲۰human/%۲۰rights.htm)

- http://eprints.nuim.ie/archive/00000392/01/Human_Dignity.pdf

- http://eprints.nuim.ie/archive/00000392/01/Human_Dignity.pdf

- <http://www1.umn.edu/humanrts/treaties.htm>

- Martin, Elizabeth A. (Ed.), Oxford Dictionary of Law, Oxford University Press, ۲۰۰۶.

- Oxford Learner's, Advanced Dictionary, Oxford University Press,